

# مدرسه بدون دیوار

از محیط آموزشی و در متن جامعه به دست آمده‌اند. پاره‌ای از صاحب‌نظران ایرانی معتقدند: «مشکل آموزش و پرورش ایران این است که آزادی عمل، به آن اندازه که باید، در سطح مدرسه وجود ندارد. در نتیجه، نظام آموزشی عاملیت برای دانش‌آموزان و معلمان قائل نیست و بیشتر رویکرد تجویزی تام و تمام که ملازم سلب قدرت تصمیم‌گیری از دانش‌آموزان و معلمان است. در دستور کار قرارداد» [مهرمحمدی، خیرگزاری مهر؛ اسفند ۱۳۸۹].

از سوی دیگر، نظام ارزشیابی آموزشی در ایران به گونه‌ای است که به جای تأکید بر خلاقیتها، به سنجش انباشته‌های ذهنی دانش‌آموزان می‌پردازد. عملاً به معلم و دانش‌آموزان امکان ابداع و نوآوری نمی‌دهد و زمینه توجه به علایق را ایجاد نمی‌کند. در نتیجه مدرسه‌ای به وجود می‌آید که به جای تأکید بر تجربه‌های زیسته و هماهنگ کردن آموخته‌های دانش‌آموزان با متن جامعه، بر معلومات انتزاعی و فارغ از جامعه تأکید دارد. این مسائل در کشورهای دیگر موجب شده است که پاره‌ای متفکران از مدرسه بدون دیوار صحبت کنند، یا پاره‌ای فراتر روند و بحث جامعه بدون مدرسه را مطرح کنند که در آن، انحصار آموزش به مدرسه و دیوارهای آن، شکسته می‌شود و همه فرصتهای یادگیری در متن جامعه تعریف می‌شوند.

به نظر می‌رسد فضاهای جدیدی که فناوری اطلاعات و ارتباطات فراهم آورده است می‌تواند به کمک مدرسه بیاید و محدودیتهای مدرسه را در مفهوم مکانی آن، جبران کند. اگر در گذشته امکان دسترسی به فضاهای انتخابی برای یادگیری چندان آسان نبود و افراد گاه از حسن تصادف در معرض فردی یا محیطی قرار می‌گرفتند و به آن چه دلشان می‌خواست می‌رسیدند، در عصر حاضر که امکانات ارتباطی، فضاهای گوناگون برای یادگیریهای غیررسمی و غیر تجویزی فراهم کرده است، می‌توان کاستی‌های نظام آموزش رسمی را که شاید بخشی از آن به دلیل اجباری بودن یادگیری در نظام آموزشی است، جبران کرد. در فضایی که عرصه‌های انتخاب برای بچه‌ها، به دلیل فضاهای ارتباطی، وسیع و گسترده شده است، دلالت آنها بر فضاهای مناسب یادگیری غیررسمی در فضای مجازی، می‌تواند از صرف وقت و گاه انتخابهای نامناسب جلوگیری کند.

هم‌زمان با «چهاردهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب جمهوری اسلامی ایران»، کتاب «گفت‌وگو با مترجمان بزرگ» را خریدم، این کتاب شامل گفت و گو با هفت مترجم بزرگ ایرانی در عرصه‌های متفاوت ادبیات، رمان، نمایش‌نامه، فلسفه و امثال اینهاست. نکته‌ای که در خلال مصاحبه با این مترجمان نامور - که اغلب تحصیلات خود را بین چهار تا هفت دهه پیش گذرانده‌اند - توجه مرا جلب کرد، این بود که همگی به اشکال متفاوت بیان می‌کردند: آن چه آنها را در عرصه ترجمه، توانمند کرده است، حاصل آموخته‌های ایشان در مدرسه و دانشگاه نیست. از آن میان مترجمی که مدرک کارشناسی خود را در ادبیات فارسی گرفته است، می‌گوید: «برای رفتن به دنبال ادبیات نو، لزوماً نباید به دانشکده رفت». دیگری که در دانشگاه به دنبال رشته اقتصاد رفته است اظهار می‌دارد: «فکر می‌کردم ادبیات را که خودم دارم می‌خوانم، پس بروم یک علمی یاد بگیرم». مترجم آثار برجسته از زبان ترکی و فرانسوی به فارسی می‌گوید دلیل کتاب خواندن او، یک کتاب‌فروشی در شهرش اردبیل بوده که از آن کتاب کرایه می‌کرده است. مترجم نامور دیگری نیز که به سه زبان مسلط است، می‌گوید: «زبانها را همین طور عشقی یاد گرفتم یا توی زندگی».

خصلت مشترک همه این مترجمان آن است که هیچ یک در رشته‌ای که درس خوانده بودند، ادامه کار نداده‌اند. دو تن از آنها رشته پزشکی را رها کرده و به سوی علائق خود رفته‌اند. یکی از آنها ترجمه را کار اصلی و وسیله معاش خود ساخته است. آن دیگری که از دانشکده هنرهای زیبا فارغ‌التحصیل شده، رمانهای بزرگ و دشوار را به زبان فارسی برگردانده و مترجمی حرفه اصلی او شده است. دو تن از آنها در شرکت نفت استخدام بوده‌اند، ولی عشق آنها ادبیات و ترجمه بوده است.

به نظر می‌رسد مدارس و دانشگاههای ما از همان بدو تأسیس، با وجود خدمات فراوان به جامعه ایرانی، در تحقق و نیل به اهداف خود کاملاً موفق نبوده‌اند و بسیاری از آموخته‌های مشاهیر ایران، در خارج